

# در خواست طلاق به دلیل اختلاف طبقاتی

قاضی دادگاه پس از شنیدن صحبت های زوج جوان با جدایی آنها مخالفت کرد

سیما فراهانی



خودش را که در دادگاه خانواده می بیند، دلش می لرزد. چه آرزوهای برای زندگی مشترکش در سر داشت، اما به هیچ کدام از آنها نرسیده بود و حالا سه ماه بعد از ازدواج به دادگاه آمده بود تا درخواست طلاق بدهد. کمی آن طرف تر شوهرش آرام ایستاده و مرتب به ساعتش نگاه می کند؛ او همان مردی بود که یک سال انتظار کشید تا به خواستگاری اش بیاید و نام یکدیگر را در شناسنامه شان ثبت کنند. بالاخره همین هم شد، اما بعد از عقد تازه متوجه شد چه اشتباهی کرده است و اگر خیلی زود به همه چیز پایان دهد، بهتر از این است که یک عمر با اشک و حسرت زندگی کند.

کامران و سحر نخستین بار یکدیگر را در مراسم جشن تولد دوستانشان دیدند. همان شب نگاهشان برای اولین بار در هم گره خورد و چند روز بعد یکی از دوستانشان باعث آشنایی آنها شد. سحر علاقه ای به دوستی نداشت و برای کامران پیامک فرستاد: «اگر مرا دوست داری می توانی همراه خانواده ات به خواستگاری بیایی.» کامران مرتب با سحر تماس می گرفت تا این که بالاخره خودش را در دل دختر جوان جا کرد. به او وعده داد در کمتر از دو ماه همراه خانواده اش به خواستگاری می رود، اما به قولش عمل نکرد، چون خانواده اش مخالف این ازدواج بودند و برای پسر جوان دختر دیگری را در نظر داشتند. آشنایی این دختر و پسر جوان ادامه داشت تا این که بالاخره کامران توانست با هزار سختی و درگیری، خانواده اش را راضی کند و سرانجام بعد از گذشت یک سال به خواستگاری رفتند، اما تازه بعد از ازدواج بود که سحر متوجه شد نمی تواند با کامران زیر یک سقف زندگی کند.

کامران و سحر هفته گذشته مقابل قاضی عموزادی، رئیس شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده تهران، نشستند. قاضی وقتی پرونده را باز می کند با تعجب می پرسد: هنوز سه ماه از تاریخ عقدتان نگذشته است، چرا طلاق؟

اشک در چشمان سحر جمع می شود. سعی می کند خود را کنترل کند برای همین سرش را پایین می اندازد و طوری رفتار می کند که داماد گریه هایش را نبیند. داماد هم سکوت کرده و در حالی که عصبانیت در نگاهش موج می زند از روی صندلی بلند می شود و می گوید: تازه متوجه شده که ما نمی توانیم در کنار هم خوشبخت باشیم. تازه متوجه شده که ازدواج ما اشتباه بوده است. در همین هنگام سحر اشک چشمانش را

یک سال تلاش کردیم تا بالاخره موفق شدیم رضایت خانواده هایمان را جلب کنیم. ما به عقد یکدیگر درآمدیم و پدر کامران هم به عنوان هدیه یک خانه شیک برایمان خرید و زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. از خانه و زندگی کوچک و نقلی به یک خانه و زندگی مجلل رسیده بودم و کامران هم مرتب به من محبت می کرد. دیگر از خدا چه می خواستم. همه چیز خوب بود، اما وقتی زیر یک سقف رفتیم تازه متوجه شدم، اشتباه می کردم. باید اختلاف طبقاتی مان را جدی می گرفتیم. از وقتی با کامران ازدواج کرده ام، من و خانواده ام همیشه تحقیر شده ایم. مادر و خواهر کامران مرتب مرا تحقیر و خانواده ام را مسخره می کردند. در مدت این سه ماهی که با کامران زندگی می کنم شبی نیست که با گریه نخوابم. هر چه به کامران می گویم فایده ای ندارد و حاضر نیست جلوی خانواده اش بایستد و اجازه ندهد مرا تحقیر کنند. من تازه متوجه شدم که ازدواج ما از اولش هم اشتباه بود و نمی شود یک حرفی برای جدایی ندارم.

وقتی حرف های این زوج به پایان می رسد، قاضی عموزادی دلایل آنها را برای طلاق کافی نمی داند. وی به آنها می گوید که نباید به خاطر این مساله کوچک به دادگاه خانواده بیایند و از هم جدا شوند. قاضی هر دوی آنها را به مشاوره خانواده می فرستد تا شاید بتوانند مشکلاتشان را حل کنند.

**شما چه فکر می کنید؟**  
برای ما به شماره ۳۰۰۰۰۱۱۲۲۴ پیامک بزنید و بنویسید آیا اختلاف طبقاتی دلیلی برای جدایی زوج های جوان است

پاک می کند و می گوید: آقای قاضی روزی که با کامران آشنا شدم تصور می کردم در کنار او می توانم خوشبخت ترین زن دنیا باشم، ولی اینها همه تصورات قبل از ازدواج بود. همه اینها یک رویا بود. کامران و خانواده اش آنطوری نبودند که من تصور می کردم. من و کامران وقتی با هم آشنا شدیم، متوجه شدیم، اختلاف طبقاتی زیادی داریم. پدر کامران مرد ثروتمندی بود و جزو افراد پولدار محسوب می شد. ولی من و خانواده ام ثروت زیادی نداشتیم و از خانواده فقیری بودیم. پدرم راننده یک شرکت بود و حقوق و درآمد خیلی کمی داشت. با این حال وقتی با کامران آشنا شدم و اصرار هایش را دیدم، عاشقش شدم. او مرد مهربانی بود و با محبت هایش توجه مرا جلب کرد. وقتی به خواستگاری ام آمد خانواده او و خانواده من راضی به این ازدواج نبودند. ما هیچ کدام به درد هم نمی خوردیم و خانواده هایمان شبیه هم نبودند، اما با این حال کامران و من خیلی اصرار کردیم و

شوند، آنها باید بدانند با ورود به زندگی جدید ممکن است بیشتر از زوج های دیگر با هم اختلاف سلیقه و رفتاری داشته باشند و حتی خانواده های آنها نیز ممکن است با دخالت و نظردادن، زندگی آنها را دچار اختلال کنند. هیچ کس نمی گوید زن و مردی که با هم اختلاف طبقاتی دارند، نباید ازدواج کنند. از طرفی کسی هم ازدواج آنها را تضمین نمی کند و نمی گوید آنها صددرصد بی هیچ اختلافی می توانند کنار هم زندگی کنند، ولی زوج ها باید این را بدانند که وارد یک زندگی جدید می شوند و ممکن است با اختلافاتی هم روبه رو شوند.

آنها باید پیش از ازدواج خود را آماده چنین اختلافاتی کنند و حتی در این زمینه آموزش های لازم را هم ببینند تا در آینده با کوچک ترین مشکل، به فکر جدایی نبینند. به نظر من آموزش های پیش از ازدواج به زوج ها کمک می کند، بتوانند خود را با شرایط جدید سازگار کنند.

## نگاه کارشناسی

### پیش از ازدواج پیش بینی کنید

دکتر اسماعیل تاجیک / روان شناس: ازدواج یک تناسب بین دو نفر است. وقتی دو نفر با هم ازدواج می کنند از همه لحاظ با هم متفاوت هستند. هر فردی در زندگی شخصی خودش با اشخاصی در ارتباط است و خانواده و فامیل دارد. بنابراین زوجی که با هم ازدواج می کنند، با یک نفر طرف نیستند و در واقع هر کدام با یک گروه آشنا می شوند. اینجاست که مجموعی از مشکلات برای دو طرف به وجود می آید. بستگان یک چیزی می گویند و مشکلات و اختلافات به وجود می آید.

ازدواج با اختلاف طبقاتی هم همه این مشکلات را دربرمی گیرد و حتی اختلافات در این خصوص بیشتر هم می شود. زن و مردی که با هم اختلاف طبقاتی دارند، باید این را بدانند که ممکن است با مشکلات زیادی مواجه